

## ساعتي در سجن

وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ  
لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ

یادتان باشد که خدا اعلام کرده: اگر شکر کنید،  
حتماً (سرمایه و جودی شما را) زیاد می کنم  
و اگر ناشکری کنید مجازاتم خیلی شدید است (۷ ابراهیم)

رفته بودم بازار. وقتی خریدم تمام شد یک اسباب بازی برای پسر  
خریدم و به خانه آمدم. چون مدتی بود نمازش را همراه من در مسجد  
می خواند آن هدیه را به پسر دادم.

خیلی خوشحال شد، همینطور رفت و آمد و از من تشکر کرد.  
با خودم گفتم: دفعه بعد هم که بازار رفتم، برایش هدیه می خرم. یک  
دفعه یاد این آیه قرآن افتادم!

چقدر شکر نعمت های خدا را به جا می آوریم؟ اصلاً می دانیم چه  
نعمت هایی به ما ارزانی داشته؟ یا مثل بسیاری از مردم فقط از خداوند  
عزیز طلبکاریم؟!

در خاطرات شهدا بسیار با این نکته روبرو می شویم که شکرگزار  
نعمت های خدا بودند.

در وصیت هایشان به این نکته بارها اشاره کرده اند که شکر نعمت  
اسلام و اهل بیت و انقلاب را به جا بیاورید...

اما یکی از کسانی که به خوبی به این آیه عمل کرد، یک نوجوان دهه  
هشتادی از شهر خمین به نام ارشیا مداحی بود.

او تک فرزند یک خانواده تقریباً مرفه بود که همه گونه امکانات مادی  
در اختیارش بود.



در پایان دوره دبستان با خاطرات شهید ابراهیم هادی آشنا شد و تمام عشق و علاقه این پسر، خاطرات شهدا شد. ماجرای آشنایی او هم جالب است. رفته بود آرایشگاه تا موهای سرش را اصلاح کند.

آرایشگر بعد از پایان کار، یک کتاب سلام بر ابراهیم به او می‌دهد و می‌گوید: دفعه بعد که آمدی، کتاب را بیاور. ارشیا کلاس پنجم بود که با ابراهیم آشنا شد و این آشنایی تمام زندگی او را تغییر داد و تا پنج سال بعد، همیشه از ابراهیم یاد می‌کرد و از خدا بابت این آشنایی تشکر می‌نمود.

ارشیا تصمیم گرفت مانند ابراهیم باشد، نمازهایش را در مسجد می‌خواند، عصرها مانند ابراهیم به باشگاه می‌رفت و می‌گفت بیکاری برای جوان بدترین چیز است.

شب‌ها نیز در مسجد در کلاس‌های حفظ قرآن فعال بود. با اینکه تمام امکانات رفاهی برایش فراهم بود اما داخل کوچه با بچه‌های همسایه رفیق شده و فوتبال بازی می‌کرد!

به مادرش می‌گفت: می‌خواهم آن‌ها را جذب مسجد کنم و این کار را به خوبی انجام داد.

وقتی کلاس نهم بود، مسئول حلقه صالحین شده و ده‌ها نوجوان را جذب مسجد کرده بود.

در جلسات هیئت و برنامه‌های فرهنگی و نماز جمعه حضور داشت و به یک نیروی فعال فرهنگی تبدیل شده بود. اما تلاش می‌کرد اخلاص خودش را حفظ کند.

ارشیا با کلام تأثیرگذار خودش، مادرش را محجبه کرد. اما او یک ویژگی مهم داشت. وقتی آیه ۱۷ سوره اعراف را حفظ کرد به همه می‌گفت: شیطان از چهار طرف به سمت ما حمله می‌کند و فقط یک دلیل دارد، می‌خواهد ما شکرگزار خدا نباشیم.

مادرش می‌گفت: برخی شب‌ها مهر برمی‌داشت و گوشه اتاق، ساعتی را در سجده بود.

می‌پرسیدم پسرم چه می‌کنی؟



می گفت مادر سجده می روم و در حد توان نعمت های خدا را به زبان می آورم و برای تک تک آن ها از خدا تشکر می کنم. ما نمی دانیم که خدای مهربان، چه نعمت هایی به ما ارزانی کرده.

یک روز به او گفتم: سال بعد باید انتخاب رشته کنی می خواهی ریاضی بروی یا تجربی؟ دکتر می شوی یا مهندس؟

گفت هیچ کدام! می خواهم معلم شوم، مثل ابراهیم هادی بچه ها را با خدا آشنا کنم. بعد هم آرزو دارم شهید گمنام شوم.

ارشیا در یکی از روزهای زمستان سال ۹۹ با دل درد شدید از مدرسه به منزل آمد!

مادرش که جزو کادر درمان بیمارستان بود، سریع او را به بیمارستان برد و نتیجه های آزمایشات، سرطان او را اعلام کرد. بعد از مدت کوتاهی، ارشیا با شهدا همراه شد...

یکی از مسئولین بنیاد شهید خمین می گفت: من بیماری داشتم و چند بار عمل کردم اما بی فایده بود، یک شب به آقا اباعبدالله علیه السلام متوسل شدم. آنقدر گریه کردم تا خوابم برد.

در عالم خواب آقا را دیدم که گوشه امامزاده ابوطالب خمین را نشانم دادند و فرمودند: شهید گمنامی اینجا هست... آقا مرا به این شهید حواله دادند. ولی من می دانستم در این امامزاده شهید نداریم.

فردا وقتی مراجعه کردیم مراسم تشییع ارشیا بود. خدا را شکر، مشکل بیماری من برطرف شد! از آن روز مزار این پسر زیارتگاه عاشقان شهدا شده و کرامات بسیاری نقل می شود.



**نام: ارشیا**

**نام خانوادگی: مداحی**

**تاریخ تولد: ۱۳۸۳**

**تاریخ پرواز: ۱۳۹۹**

**مزار: امامزاده ابوطالب شهر خمین**

**برای آشنایی بیشتر: کتاب عرش ارشیا**



